

خنیانگر خنده و خرد

ملا نصرالدین

یا

حاجی فیروز

نگاهی تازه به زندگی و شخصیت ملانصرالدین

محمود کویر

این نوشته تحقیقی خواندنی، از محقق ارجمند استاد دکتر محمود کویر را در دو بخش به پیشگاه دیدگان شما می آوریم..... اطلاعات مربوط به کتاب شناسی در مورد این رساله را همراه با بخش دوم (ولی جداگانه) به اطلاع شما میرسانیم.....گذرگاه بخش دوم

این نوشتار که نتیجه ی سال ها کوشش و بررسی من است، کوتاه شده ی زندگی خواجه پیروز یا ملانصرالدین است. نگاهی تازه به زندگی و کارهای این فیلسوف خندان تاریخ ایران. من به همراه این رساله صدها عکس و مینیاتور و طرح و فیلم و نمایشنامه و مجسمه از ملاگرد آورده ام. هم چنین این رساله با یک کتاب شناسی همراه است که در آن کوشیده ام تا هر کتابی را که در باره ملا در هر کجای جهان، نوشته و چاپ شده است، معرفی نمایم.

.....

با ید به این نکته توجه داشت که سیاه نمایش های روحی نیز شخصیتی شبیه ملا و حاجی فیروز دارد و پیشه اش شاد کردن مردم و خندان آن ها و انتقاد از جهل و ستم است. این ها چهره های گوناگون یک شخصیت اجتماعی هستند.

هم چنین مبارک نمایش های عروسکی، همین نقش را بازی می کند. این آدم ها و آدمک ها از یک گوهرند و ساخته و آفریده خیال و آرزوها و امیدها و رنج های مردمانند.

در بیشتر نمایش ها و داستان های این اقلیم، که کمربندی از افسانه و داستان بر کمر دارد، نمونه این آدم ها و آدمک ها را می توان یافت. شباهت های فراوان، بین مبارک، سیاه، حاجی فیروز و قره گوز، عروسک سیاه چشم ترکیه می توان دید.

به هر روی، حاجی فیروز و ملای ما در هر گوشه از این سیاره نامی دارد و مردمان او را به زبان خویش و به نامی که از میانشان برخاسته صدایش می کنند:

در ترکیه او را هوکا. در چین افندی. در مصر حجا. در ایران و آذربایجان ملانصرالدین. در ترکیه و یونان هجا نصرالدین. در قزاقستان خجا نصرالدین. در تاجیکستان مشفق. در سودان جوها. در الجزیره جها. در مالتا جهان. در مقدونیه استرادین هوجا. در سیسیلی جیوفا. در قرقیزستان نصرالدین افندی. در جنوب ایتالیا جوفا. در آلبانی و کروئیشیا یا بین کراوات ها خوجه.

خوجه بین مردم آلبانی نامی عمومی و همان معنی خواجه را می دهد. فراموش نکنیم که کراوات ها همان مردم بلخ و فرارود هستند که سده ها پیش به جای امروزی کوچ کرده اند و برای این که در بین بیگانگان یکدیگر را بشناسند، دستمالی بر گردن می بسته اند که معنی خودی را داشته است. همان دستمال که امروز کراوات خوانیم و در فارسی باستان به معنی خودی است.

یکی از نام های او یعنی جحی یا جوحی یا خواجه ، نام اصلی اوست. در کتاب الفهرست، قدیمی ترین سند مربوط به آن دوران، وراق و پژوهشگرش می گوید که از جمله کتاب هایی که نویسنده اش مشخص نیست (نوادری جوحا) می باشد.

شاعرانی چون سنایی و سعدی و مولوی و عبید زاکانی نیز از او یاد کرده اند.

با جحی گفت روزگی حیزی

کز علی و عمر بگو چیزی

گفت با وی جحی که انده چاشت

در دلم حب و بغض کس نگذاشت (سنایی)

پیغو ملک سلجوقی شعری دارد که نام جوحی در آن آمده است:

بر دشمن تو خندد، گردون چو مرد عاقل

بر هزل های جوحی، بر ژاژهای طیان

عنصری در سده پنجم سروده است:

اندر این ایام ما بازار هزل است و فسوس

کار بوبکر ربابی دارد و طنز جحی

جوهری در کتاب صحاح خود (سده چهارم هجری) و آبی در کتاب نثرالدرر (سده پنجم) از او یاد کرده اند.

داستان های جحی یا جوحی یا حکایات ملا، طنزی زیبا دارد:

(جنازه ای را به راهی می بردند. جوحی با پدر تماشا می کرد. از پدر پرسید این را کجا می برند؟

پاسخ داد: به جایی که نه خوردنی و نه نوشیدنی و نه نان و نه آب و نه هیزم و نه آتش و نه زر و نه سیم و نه

بوریا و نه گلیم دارد.

جوحی گفت: بابا مگر او را به خانه ما می برند؟)

در این داستان ریا و فریب را به سخره می گیرد:

(جوحی گوسفند می دزدید و گوشتش صدقه می داد. از او پرسیدند که این چه معنا دارد؟

گفت: ثواب صدقه با گناه دزدی با هم برابر می شود و در این میانه پیه و دنبه اش توفیر باشد.)

(گروهی از ملایان در فضیلت نماز شب سخن پیوسته بودند. از جوحی پرسیدند: تو نیز شب برخیزی؟

گفت: آری! برخیزو و بشاشم و برگردم و بخوایم.)

روزگار: برخی می گویند که او در سال ۱۲۰۸ میلادی در روستایی در ترکیه به نام هورتو به دنیا آمد. در سال ۱۲۳۷ به آکسهییر رفت و در سال ۱۲۸۴ در گذشت. برخی او را هم روزگار ترکان سلجوقی در خراسان و همزمان با سلطان علاالدین جهانسوز می دانند.

نیه پترسون، پژوهشگر فنلاندی، می نویسد: در فهرست تامپسون مجموعه داستانی از ملا به تاریخ ۱۳۵۰ وجود دارد.

کهن ترین سند مکتوب یافته شده از مولانا تاریخ ۱۵۷۱ میلادی را دارد. در این سند او را خواجه و افندی

خوانده اند. اما اسناد ایرانی و عربی نشان می دهد که جوحا یا جوحی بسیار پیش از این ها می زیسته است.

مینیاتورها چندی از وی مربوط به همین زمان در موزه توپکاپی موجود است.

هم چنین، مینیاتوری از سده هفدهم همراه کتابی خطی در باره ملا در موزه توپکاپی وجود دارد.

بنا بر آن چه در باره نام او آمد و بنا بر دلایل زیر وی باید همان خواجه یا جوحی ایرانی بوده باشد که در سده چهارم هجری در خراسان می زیسته و سپس به سبب هجوم ترکان به نواحی ترکیه رفته است و جهانگردی آغاز

کرده است:

* نادره ای در باره او و ابومسلم خراسانی از روزگار بسیار کهن باقی مانده است.

* برای بار نخست از وی در الفهرست (۳۵۸ هجری) نام برده شده است.

* عنصری (۴۳۱ هجری) نامش را می برد.

* منوچهری در کنار بوبکر ربابی از طنز او یاد می کند.

* پیغو سلطان در شعرش نام او را با طیان مروزی همراه می آورد و طیان از شاعران نامدار سده چهارم هجری است.

* شخصیت هایی مانند خواجه در این روزگار بسیار بوده اند و نام آن ها باهم آمده است. مانند: بهلول. جماز.

عباده

* چون در شرق، استبداد و دین و ناامنی اجازه رشد به هنرهای تجسمی و نمایشی را نمی داد، به ناچار هنرهای کلامی رشد یافت و زبان و خنده وسیله مخالفت با ستمکاران گردید و کسانی چون ملا و بهلول به میدان آمدند. در غرب تناثر و مجسمه سازی رشد کرد و شرق، خط و شعر و کاغذ را آفرید. به هر روی باید بین قرن های چهارم و پنجم، روزگار ترکتازی ها، سختگیریهای دینی، جهل و بی خردی، روزگار برآمدن خواجه پیروز باشد و ای بسا کسان و آموزگاران که راه و رسم خواجه را پی گرفته و در جهان پراکنده شده اند. اما خواجه پیروز ما در ایران زاده شد: در سرزمینی که به سبب ستم و شمشیر و تازیانه، مردمان بیشتر، قضا و قدری، غرق در خرافه و جهل، پایه های تخت ستم را برشانه می کشند. نصرالدین می خواهد تا با دانش و شادی و عشق مردمان را از پستوهای تودر توی خوارشدن ارزش ها و شادی ها بیرون کشد.

فیلسوف و ریاضی دان و شاعر بزرگ ایران، خیام در مقدمه شگفت انگیزی بر کتاب جبر خویش گویی با ما سخن می گوید و از روزگار خویش و ملا نصرالدین ما: (دچار زمانه ای شده ایم که اهل دانش از کار افتاده و جز اندکی که از مرگ جان به در برده اند، کسی نمانده که از فرصت برای بحث و پژوهش های علمی استفاده کند؛ برعکس، حکیم نمایان دوره ی ما، همه دست اندر کارند که حق را با باطل پیامیزند. جز ریا و تدلیس کاری ندارند. اگر دانش و معرفتی هم دارند، صرف غرض های پست جسمی می کنند. اگر با انسانی روبرو شوند که در جست و جوی حقیقت راسخ و صادق باشد و روی از باطل و زور بگرداند و به ریا و مردم فریبی گرایشی نداشته باشد، او را ریشخند می کنند و کوچک می شمارند...) از همین روست که فریاد برمی دارد: چون نیست در این زمانه سودی ز خرد جز بی خرد از زمانه، بر می نخورد ای دوست بیار آن چه خرد را ببرد باشد که زمانه سوی ما به نگرد

و هم او، از این زمانه به خروش آمده و گلبنانگی شورآفرین در جهان می افکند که:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
برداشتی من این فلک را ز میان
وز نو فلکی دگر چنان ساختمی
کازاده به کام دل رسیدی آسان

و ملانصرالدین در داستان ها و ماجراهای خویش با همین دستگاه ستم و بی خردی پنجه در پنجه می افکند. روزگار مولانا نصرالدین، روزگار ترک تازی ترکان و تازیان است، گویی جوینی، همین امروز، به تماشای کوچه های آتش گرفته و سرزمین آرزوهای خاکستر شده ایران نشسته و می نویسد: (هر مزدوری، دستوری. هر مزوری، وزیری. هر مدبری، دبیری. هر مستوفی، مستوفی. هر مسرفی، مشرفی. هر شیطانی، نایب دیوانی. هر کون خری، سر صدری. هر شاگرد پایگاهی، خداوند حرمت و جاهی. هر فراشی، صاحب دورباشی. هر جافی، کافی. هر حسی، کسی. هر خسیسی، رییس. هر غادری، قادری. هر دستاربندی، بزرگوار دانشمندی... هر آزادی، بی زادی. هر رادی، مردودی...)

آزاده دلان گوش به مالش دادند
وز حسرت و غم سینه به مالش دادند
پشت هنر آن روز شکستست درست
کین بی هنران پشت به بالش دادند

روزگار مولانا چنین روزگار سیاهی است. از سیف الدین فرغانی بشنویم:

جهان سر بسر ظلم و عدوان گرفت

درو عدل و احسان نخواهیم یافت
سگ آدمی رو ولایت پرست
کسی آدمی سان نخواهیم یافت
به دوری که مردم سگی می کنند
درو گرگ چوپان نخواهیم یافت...
شیاطین گرفتند روی زمین
کنون در وی انسان نخواهیم یافت

در این زمانه است که مولانا نصرالدین یا خواجه پیروز، چراغ بر می دارد و راه می نماید. امید میآورد تا درد و نومی ریخت بر بندد.

سرزمین : مولانا نصرالدین، عارف جهانگردی بود. او گرد جهان می گردید. خاورمیانه، صحرای عربستان و تا چین، آسمان پرواز او بود و هست. بنا بر نام وزبان و شکل حکایت ها و لباس و رفتارش باید در سرزمین خراسان به دنیا آمده و هم چنان که مولوی بلخی و سیف الدین فرغانی و بسیاری دیگر از اندیشمندان ایرانی از بلخ و خراسان نیز در برابر ترکان و مغولان به ترکیه گریخته باشد. لقب خواجه و مولانا نیز در همین زمان بسیار رایج بوده و بیش تر از هر جا در ایران و در خراسان به کار برده می شده است.

نمونه کارهای مولانا:

*

ببینیم چگونه ظاهر سازی و اخلاق پست مردمان را به سخره می گیرد:
(ملا به مهمانی رفت. لباسی کهنه در برداشت. راهش ندادند. پس با شتاب به خانه رفت و لباسی فاخر با آستین های بلن بر تن کرد و به مهمانی بازگشت. او را در صدر مجلس جای دادند. چون خوراک در برابرش نهادند، آستین در بشقاب کرده و می گفت: بخور جانم که مهمان واقعی تویی.)

*

در این داستان وی راهی عارفانه برای آموزش در پیش پای ما می نهد:
(یک بار ملا با مریدانش به جایی رفت که در آن یک مسابقه تیراندازی بود. ملا در مسابقه شرکت کرد. نخستین تیر را پیش پایش افکند. مردم شروع به خنده کردند. ملا گفت: این زمانی روی می دهد که تو با خریدی زندگی می کنی و نمی توانی به هدفت برسی، چون مهمی فلبت با تو نیست.
تیر دوم از بالای هدف گذشت و ملا گفت: این داستان آن کسی است که به خودش بیش از آن چه هست باور دارد.

تیر سوم بر هدف نشست. ملا گفت: این منم.)

*

این داستان شاید ظاهری احمقانه دارد اما...
(ملا هر جا که می رفت، دری را بر دوش می کشید. چون مریدانش پرسیدند، گفت: این برای آن است که خاطر ام آسوده باشد که هیچ کس نمی تواند وارد خانه ی من شود، زیار در و قفل آن با من است.
گویند پس از مرگش نیز، مریدانش این در را با او در گور نهادند. و کلیدش را نیز در کنارش.
اما این داستان برای آن ها که خود را در برج های کوچکشان پنهان می کنند و باور ندارند که جهان چگونه دگرگون می شود، چندان احمقانه نیست.)

*

ببینیم که به مردمان با روشی ساده چگونه درس می دهد و فریب و ریا را رسوا می سازد:
(یک بار ملا از همسایه ی حریص خود یک دیگ قرض کرد. هنگام پس دادن، دیگ بسیار کوچکی داخل دیگ گذاشتو آن را برگرداند. همسایه پرسید: این چیست؟ ملا پاسخ داد: زاییده است و این بچهی اوست. همسایه دیگ را گرفت و به روی خود نیاورد. بار دیگر ملا دیگ را قرض کرد. مدتی گذشت و از ملا خبری نشد. همسایه از ملا

پرسید: پس دیگ من چه شد؟ ملاگفت: مرد. همسایه قریاد برآورد: از کی دیگ ها می میرند؟ ملاگفت: از همان وقت که دیگ ها بچه می زاینند.)

*

این نیز درسی دیگر با همان روش آموزش سوفیانه:

ملا بر منبر شد و پرسید که: ای مردم می دانید می خواهیم چه بگویم؟
مردمان به تایید سرتکان دادند.
ملا از منبر فرود آمد و گفت: پس دیگر لازم نیست تا دوباره بگویم.
روز دیگر بر منبر شد و همان پرسش را کرد. این با همه گفتند: نه نمی دانیم.
ملاگفت: مرا با مردمان نادان کاری نباشد. و از منبر پایین آمد.
روز سوم باز همان پرسش را کرد. این بار نیمی گفتند می دانیم و نیمی پاسخ دادند که نمی دانیم.
ملاگفت: پس آنان که می دانند، به آنان که نمی دانند، بگویند. و از منبر پایین شد.

ملا نصرالدین (حاجی فیروز و امروز):

هرسال فستیوال جهانی بین ۵ تا ۱۰ ژولای با شرکت هنرمندان و نویسندگان بزرگ در این مکان برگزار می شود. هنرمندان آثار فیلم، داستان، تیاتر و موسیقی خویش را عرضه می دارند و یاد این انسان برگ را گرامی می دارند.
اولین مسابقه بین المللی کارتونیست ها به نام ملانصرالدین در سال ۲۰۰۲ با شرکت هفتاد و پنج کارتونیست در آذربایجان برگزار شد.
شگفتا که بر یکی از هزاران مزار او در هزار گوشه ی این جهان، دری با قفلی بزرگ و بسته نهاده اند. اما آن سوی مزار باز است و دری ندارد.

در هند صوفی جوان و هنرمندی، به همراه خانواده خویش به اجرای نمایشنامه هایی بر اساس داستان های ملانصرالدین پرداخته است. این نمایشنامه ها نوشته و کار سلیم غوث است. او می گوید که مولانا، صوفی و فیلسوف بزرگی بوده که زمانه ما به شنیدن پیام انسانی او نیاز دارد.
دکتر کلویو نارانجو روان شناس و نویسنده و استاد دانشگاه برکلی در کالیفرنیا، نظریه جدیدی را مطرح کرده است. او می گوید: عدم دل بستگی به زندگی و رنج و اندوه بسیار را که ناشی از نرسیس می دانسته اند، می توان با راه های جدیدی از میان برداشت. او تنوری خویش را (تنوری نصرالدین در باره نرسیس) می خواند.
او می نویسد که این تنوری بر اساس یکی از داستان های ملانصرالدین شکل گرفت و آن داستان از این قرار است:

یک بار ملا در کوچه و بازار در پی کلید خانه اش می گشت. یکی از دوستانش در این جستجو به او پیوست.
پس از مدتی که کلید یافت نشد، آن دوست از ملا پرسید: آیا تو مطمئن هستی که کلید را در کوچه گم کرده ای؟
ملا پاسخ داد: نه! مطمئن هستم که آن را در خانه گم کرده ام.
دوستش پرسید: پس چرا در کوچه در پی آن می گردی؟
ملاگفت:

زیرا این جا، نور بیشتر است.

یعنی که ما دنبال کلیدی برای رهایی از زندان رنج و اندوه می گردیم. اما در جایی به اشتباه. این اشتباه به تدریج به یک باور تبدیل می شود و این بنیاد رنج و اندوه ماست.

قهرمان اصلی کارتون های مشروطه، ملانصرالدین بود که بیشتر در تبریز انتشار می یافت. جلیل محمد قلی زاده، هنرمند ارجمند آذربایجان با انتشار نشریه ملانصرالدین به ستیز با ستم و استبداد برخاست. او از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۷ این نشریه را در تفلیس منتشر کرد. در ۱۹۲۱ در تبریز آن را نشر داد و از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ در باکو به نشر آن پرداخت. بیست و پنج سال تمام ملانصرالدین مانند کبوتری از خانه ای به خانه دیگری در ایران پر کشید.

گروه تئاتر و رقص سرشناس انگلیس به نام (آ.ام.آی.سی.آی) همراه با یک گروه مصری نمایشی از ملا را بر صحنه آورده اند. کارگردان نمایش می گوید: شاید بهتر است، به جای آن که راه های خودمان را برویم، تلاش کنیم تا راه هایی را که مردمان از ملانصرالدین آموخته اند دنبال کنیم. آنگاه جامعه ای آرام تر و با مداراتر خواهیم داشت.

در سال ۱۹۵۸ فیلم (جوحا) ساخته مشترک تونس و فرانسه به کارگردانی ژاک باراتیه و بازیگری عمر شریف و زینا بوزانیه برنده جایزه فستیوال کان گردید.

ریچارد ویلیامز، کارگردان سرشناس سینما و برنده جایزه اسکار و تهیه کننده فیلم راجر رابیت و گوفی در سال ۱۹۶۶ داستان های ملا را مصور کرد و سپس فیلم دزدو پینه دوز را براساس آن ساخت. این فیلم مبنای فیلم های علاالدین گردید و در ۱۹۹۵ نیز فیلم شب های عربی را از روی آن ساختند.

ویژگی کارهای مولانا:

آیا همه ی این ده ها هزار داستان و حکایت را ملانصرالدین آفریده است؟ آری! زیرا که ملا در سینه ی همه خانه دارد و به زبان همه سخن می گوید و نمی توان داستانی یا حکایتی ضد انسانی را او آفریده باشد. جنس سخن، گوهر درون ناپیدای آن و زبان ویژه اش نشان می دهد که این هزار هزار ملانصرالدین کجا و کی این روایت ها را خلق کرده اند. این داستان ها گنجینه بزرگ و والای ادبیات، فرهنگ، اخلاق و زبان سده های میانه در آسیا و شمال آفریقا است. و برای همین می توان زیر یک عنوان به بررسی ویژگی های آن پرداخت.

خندستایی ها و بذله ها و لطیفه ها و حکایات ملا دارای ویژگی های عرفانی، انسانی و ادبی مهمی است که سبب شده است تا نزدیک یک هزار سال بر دل و جان مردم سفر کند:
* ساده و روان و همراه با منطق مردمان عادی زمانه است.

* کوتاه است تا با شتاب پر بگیرد و در یاد بماند و دل را خسته نکند.

* آموزنده و دارای پیام هایی انسانی، زیرکانه و رندانه است.

* روی سخنش با کودکان است و روزگارش با طبیعت و همسایگان و حیوانات می گذرد.

* او عاشق حقیقت، عدالت و آشتی است.

* گوهر عرفانی دارد و جستجو، خودشناسی، مهرورزی، مدارا و ارج خرد پایه و بنیاد کارهای اوست.

* مانند عارفان دیگر، عقل دیوانه نما را وسیله ای برای بیان ناگفتنی ها می کند و اسرار را هویدا می سازد.

* زبان و شیوه ی بیان، گوهر داستان و هدف از بیان آن به داستان های ذن می ماند و انسان را آرام و شادمان می کند. پرسشی که در درون هر داستان است، آنچنان ساده اما مهم است که دمی آدم های بزرگ را و می دارد تا مانند کودکان بیندیشند و خود را از روزمرگی برهانند.

* مبارزه با بی عدالتی، خودخواهی، کینه، تنبلی و جهل بنیاد داستان هاست.

* قهرمان اصلی، پس از ملا، همسر او و خرش هستند. همراهانی شگفت و دانا برآند تا در جهانی سیلی خورده و ستم زده، شادی بیافرینند.

* این لطیفه ها، روح شرقی و سنت ها و آداب و رسوم ما را به تماشای ما می گذارد.

* بزرگ و کوچک، مرد و زن از لطیفه هایش شادمان می شوند و خاص کسی نیست، چون زبانی جهانی و همه مکانی دارد. زبان شادی

* فرهنگ زندگی در داستان ها روان است. فرهنگی سرشار از آرامش و شادمانی، آن چنان که در تانو و بین شمن ها و پاگان ها هست.

* او روح شادی و خرد بود.

* ملا دشمنی میان انسان ها ندارد، از هیمالیا تا جبل الطارق، از چین تا لهستان اما او را می شناسند. او هزار بار، در هزار گوشه این جهان به دنیا آمده و مزاری ندارد به جز سینه عاشقان.

جو ساندرز می نویسد: کسی چه می داند که اکنون ملا دارد کجا، بین سیاره ما و کهکشان ها خرش را می راند.
